**ترسم نرسي به كعبه اي اعرابي!**

**كامران**

همجنسگرايي چيزي نيست كه بنده به عنوان نويسنده‌ي اين مطلب آن را نكوهش كنم زيرا خود همجنسگرا هستم و از اين بابت هيچ نگراني خاطري ندارم، و اگر به خود اجازه داده‌ام كه دست به قلم ببرم فقط به اين دليل بوده است كه خود را همجنسگرا مي‌دانم و در برابر بسياري از رفتارها مسئوليتي بر دوش خود احساس مي‌كنم كه سكوت بيش از حد در برابر آن‌ها را جايز نمي‌دانم. شايد بتوان بي‌تفاوت و بي‌خيال از كنار بسياري از امور گذشت اما گاه چيزهايي در جامعه و در بيخ گوش تو اتفاق مي‌افتد كه ناخواسته و نادانسته گوشه‌اي از آن هم به نام تو نوشته خواهد شد و به ضررت تمام مي‌گردد، اينجاست كه ساكت ماندن تو ديگر به هيچ قيمتي ممكن و ميسور نخواهد شد. اولين بار كه يك دوست همجنسگرا در محيطي خارج از فضاي مجازي من را پيدا كرد و من را شناخت در دوره‌ي آموزشي سربازي بود. داخل صف بودم و مدت‌ها منتظر بودم تا به پاي دكه‌ي فروش دفتر و خودكار برسم و آنچه را لازم داشتم تهيه كنم كه «م» بدون مقدمه جلو آمد و با من سلام كرد. خيلي تعجب كردم و هنوز در ذهنم هزار سوال و پرسش بود كه «م» بي‌مقدمه پرسيد تو جي[[1]](#footnote-2) هستي؟ براي لحظه‌اي شوكه شدم و نمي‌دانستم كه چه جوابي بدهم. هرچند آن روز جواب من مثبت بود و من و «م» با يكديگر دوست شديم اما آشنايي با «م» سرآغاز آشنايي من با فرهنگي (شايد هم ضد فرهنگ) شد كه بنده به عنوان يك همجنسگرا كوچكترين تصوري از آن نداشتم. سالي بيش گذشت و من در محل خدمت خودم اين بار هم با يكي ديگر از دوستان همجنسگرا آشنا شدم. اولين بار كه «ج» را ديدم توي پست قراول بود، تا نگاهم به او افتاد هم از او خوشم آمد و هم فهميدم كه مي‌بايست همجنسگرا باشد. او هم چنين حسي به من پيدا كرده بود. به هرحال من و «ج» با هم دوست شديم و هنوز هم هستيم و البته دوستان بسيار خوب. دست بر قضا «م» از آشنايان نزديك «ج» از آب درآمد و آشنايي من با «ج» سبب آشنايي با ديگر دوستاني شد كه آن‌ها نيز همجنسگرا بودند. از اين ميان «ﮬ» از دوستان نزديك «ج» هم وارد حلقه‌ي دوستان محدود همجنسگراي من شد و هوز هم هست. به هر حال پس از سال‌ها تنهايي و انزوا من هم دوستاني پيدا كرده بودم كه من را از تنهايي خويشتن به درآورده و من دست كم كساني را داشتم و دارم كه در حضور ايشان خود واقعي‌ام محسوب مي‌شوم و اين براي من بسيار ارزشمند است. اما اصل ماجرا در جاي ديگري است. حالا بماند كه من آن زمان تا كسي را مي‌ديدم كه مي‌فهميدم همجنسگراست از ندا و چراغ و هومان و ديگر نشريه‌هاي مربوط به دگرباشان از آن‌ها مي‌پرسيدم و هيچكدام از اينان كوچكترين خبري از آن‌ها نداشتند و اين من را متحير و شگفت زده مي‌كرد؛ چرا كه خودم براي اولين بار از اين مسير با اقليت‌هاي جنسي آشنا شده بودم اما تحير من زماني به منتهاي ميزان خود رسيد كه متوجه فرهنگ غالب بر اين قسمت از جامعه‌ي خودمان شدم؛ چيزي كه جمعيت خارج از اين محدوده آن را به تحقير اواخواهري مي‌نامد و خودي‌هاي آن گروه آن را به غلط همجنسگرايي مي‌خوانند، اما هر دو اينان به گمان بنده راه را اشتباه رفته و مقصود را در جاي ديگر مي‌جويند. به قول هاتف اصفهاني كه مي‌گويد :

تو كمان كشيده و در كمين، كه زني به تيرم و من غمين

همه‌ي غمم بود از همين كه خدا نكرده خطا كني!

و متأسفانه تنها چيزي كه بنده شاهد آن بودم خطاي دو طرف بود كه باز هم به نظر من مشكل اساسي از سوي خود ماست و شايد آن گروه اكثريتِ استريت در اين زمينه خواسته يا ناخواسته تا حدي قضاوت‌هاي نابه‌هنجارشان موجه جلوه كند! چرا كه اين خود ما هستيم كه به آتش اين قضاوت‌هاي بيجا دامن مي‌زنيم و باز هم متأسفانه اين ما هستيم كه نشانه را خطا رفته‌ايم و خداي نكرده تير را به سوي خودمان پرتاب مي‌كنيم. وقتي براي بار نخست «ﮬ» را به همراه «ج» ديدم مدتي از اين قضيه كه من و «ج» براي هم آشكارسازي كرده بوديم مي‌گذشت اما آنچه بر تحير من بيش از پيش مي‌افزود اين بود كه هيچكدام از اين دو دوست من كوچكترين آشنايي با مفاهيم اوليه‌ي همجنسگرايي نداشتند و همين موجب شده بود كه در سردرگمي بمانند. «ج» هفت سالي مي‌شد كه پارتنر داشت! و «ﮬ» هم بعد از سال‌ها زندگي دريك خانه با پارتنرش تازه از او جدا شده بود. پارتنرهايي گي كه در ظاهر استريت كامل بودند چيزي كه در فرهنگ اقليت ما استريت لوك ناميده مي‌شود. اما آن‌ها پارتنرهايشان را شوهران خود مي‌دانستند و مي‌ناميدند و «ج» هم هنوز مي‌داند! و خود را زن او! و آرزويش اين است كه مي‌توانست از او بچه‌دار شود! دوستان من گمان مي‌كردند كه دختراني هستند كه در بدن پسر آفريده شده‌اند و همين باعث شد كه من گمان ببرم كه هر دوي آن‌ها تراجنسيتي باشند و آن‌ها هم در ابتدا چنين فكري مي‌كردند اما كمي كه از آشنايي‌مان گذشت و بيشتر درباره‌ي اين مسائل با هم صحبت كرديم بر هر دوي ايشان و من مشخص شد كه همجنسگرا هستند نه تراجنسيتي! كه البته تمامي اين مفاهيم را براي اولين بار و در نهايت شگفتي مي‌شنيدند و اين هر لحظه بر حيرت من مي‌افزود. اما مسئله چيز ديگري است و اين همه مقدمه چيني من براي بيان آن لازم و ضروري مي‌نمود. در اولين برخورد با دوستان جديدم دريافتم كه آن‌ها همديگر را خواهر صدا مي‌كردند و يا قبل از فاميلي‌شان لفظ خانم به كار مي‌برند. مثلا «ج»، «ﮬ» را خانم مدني و او هم «ج» را خانم عمادي[[2]](#footnote-3) صدا مي‌كرد و يا به همديگر خواهر و خاله مي‌گفتند چيزي كه در اطلاق آن عناوين بر من با اعتراض شديدم همراه شد و ايشان را گيج و مبهوت ساخت، هرچند كه فايده‌اي هم در بر نداشت و آن‌ها هنوز هم از چنين واژه‌هايي در خطاب به هم استفاده مي‌كنند. بيشتر كه با ديگراني از سنخ خودم آشنا شدم رديف نام‌هايي از قبيل شهين و مهين و اقدس و زري و فاطي به گوشم رسيد و تازه‌ترينشان خاله شازي(مختصر خاله شاهِ زنان) ديروز معرف حضورم گشت و پس از آن سيل واژه‌گاني بود كه تماماً مختص به خانم‌ها و فرهنگ زنانه‌ي جامعه ماست. واژه‌هايي از قيبل ختم قرآن، مجلس ختم انعام، زن، شوهر، و البته در كنار آن‌ها واژه‌هايي سخيف از قبيل ج‌نده، ك‌وني، خاله و...! شايد الان شما هم فكر مي‌كنيد بنده هم همانند همان اكثريتي هستم كه ما را با اين عناوين و القاب مورد تمسخر و اهانت خود قرارا مي‌دهند. اما من اينگونه نيستم. من هم متعلق به همين اقليت دگرباشان هستم و البته چيزي در درونم آزارم مي‌دهد كه ديگر ياراي سكوت و خاموش بودن را در خود نمي‌بينم. من به آزادي روش‌ها و انديشه‌ها باورمند هستم البته تا زماني كه حقوق ديگران مورد آزار و اذيت و خدشه قرار نگيرد. من نمي‌توانم در برابر تحقير جامعه‌اي كه دوستانم را به حقارت مسخره مي‌كند خاموش بمانم اما هنگامي كه مي‌بينم اكثريتي از همين اقليت خود را چنان در سيل واژه‌گان توهين آميزي كه به ما مي‌بندند غرق كرده‌اند از چه چيزي دفاع بكنم؟! من هيچگاه موافق نگاه جنسي و تفكيك جنسيتي نبوده‌ام و نخواهم بود و هيچگاه نگاه پدرسالارانه‌ي حاكم بر جامعه‌ام را برنمي‌تابم. مخالف آزادي ديگران هم در آنچه مي‌خواهند خود را بنامند و بخوانند نيستم اما من هم در اين جامعه‌ي اكثريتي و هم در اين جامعه‌ي اقليتي حقي دارم. من محق هستم كه هم نوعان و دوستان خود را از نگاه جنسيتي وحشتناكي كه بر جامعه‌شان حاكم است مطلع كنم. پس از مشاهده‌ي اين رفتارها از خودم دليل را پرسيدم و به گمان خود به جواب هم رسيده‌ام. دليل اين رفتارها چيزي جز همان نگاه جنسيتي و تفكيك زن از مرد نيست! جوامع مردسالار تنها به دو جنسيت مشخص و بارز باورمند هستند. اول مرد و بعد هم زن. اينجاست كه فرد همجنسگرايي كه آشناييِ ناچيز و اندكي از هويت و تمايلات خويشتن دارد به راحتي خود را اسير دست همان نگاه مسلط مي‌گرداند و به جاي اينكه خود را همجنسگرا بداند خود را زن مي‌خواند. اينكه يك مرد خود را زن بداند و يا به عكس مشكلي نيست و جاي هيچگونه تحقيري ندارد اما اين موضوع حد فاصل بين همجنسگرايي و تراجنسيتي بودن است. يك تراجنسيتي خود را همجنسگرا نمي‌داند چون اساسا همجنسگرا نيست. اما يك همجنسگرا به آساني تسليم دست نگاه پدرسالارانه‌ي جامعه مي‌شود و مي‌پذيرد كه مرد نيست و بايد نقش يك زن را ايفا كند آن هم با چنان ضدفرهنگي كه جامعه‌ي مردسالار در تقبيح و تحقبير و سركوب او از آن ضدفرهنگ استفاده مي‌كند. چرا بايد اينگونه باشد؟ من تراجنسيتي نيستم اما بر اين باورم كه اقليت دگرباشان شامل همه‌ي طيف‌ها از قبيل تراجنسيتي و دوجنسگونه و همجنسگرا و دوجنسگرا مي‌باشد. من بر اين باور هستم كه دوستان تراجنسيتي در انتخاب جنس خويشتن محق و آزاد هستند. آن‌ها سلايقي دارند كه در جنس مخالفشان بروز مي‌كند. مسئله‌ي اساسي اين دوستان نارضايتي از مرد يا زن بودنشان مي‌باشد اما دوستان همجنسگرا چنين دغدغه‌اي ندارند. پس چرا اينگونه خود را مقهور دست اين نگاه مستبدانه‌ي قايل به تفكيك جنسيتي مي‌گردانند؟! اين نگاه پدرسالارانه‌ي اكثريت كه متأسفانه بر خيل عظيمي از همجنسگرايان مسلط شده است عارضه‌ي بدخيم ديگري هم دارد و آن چيزي نيست جز تحقير زن بودن كه مقام والايي همچون مادر را به جامعه ارزاني داشته است. هنگامي كه همجنسگرايان در اين قامت و لباس خود را معرفي مي‌كنند خواسته و ناخواسته بدين امر صحه مي‌گذارند كه جنس زن جنس دوم است و مردان حق دارند كه او را به سخره بگيرند چرا كه اكنون خود نقشي را بازي مي‌كنند كه نگاه حاكم پدرسالارانه از ايشان مي‌خواهد. نگاهي كه زن بودن مردان را به سخره مي‌گيرد و مردان همجنسگرا را براي تحقير كردن در جنس زن مي‌خواهد چرا كه در پس ذهن او زن جنس پست است و زن را جنسي مي‌داند كه شايسته‌ي تحقير مي‌باشد. دوستان من! همجنسگرايان عزيز! بياييد دست كم ما كساني نباشيم كه به اين آتشِ نگاهِ تفكيك جنسيتي به مردان و زنان دامن زده باشيم. همجنسگرا از جنسيت خود ناراضي نيست و اگر اكنون شاهد چنين چيزي هستيم تنها و تنها يك دليل دارد و آن چيزي نيست جز تسليم شدن زبونانه در برابر قدرت اكثريت پدرسالارِ حاكم بر فرهنگ جامعه! چرا در گفتگوهايي كه در انواع رسانه‌هاي گروهي كه امروزه به وضوح استريت‌ها هم در آن‌ها شركت دارند از چونان ادبيات سخيفي استفاده مي‌كنيم كه بنده‌ي همجنسگرا شرم دارم كه ببينم دوستانم اينگونه با هم گفتگو مي‌كنند. خوب آنوقت قضاوت نابه‌جاي اكثريت جامعه درباره‌ي منِ همجنسگرا تا چه اندازه بي اساس خواهد بود؟ و من با اين شرايط چگونه مي‌توانم از هويتم دفاع بكنم؟ اينجاست كه من مجبورم فرياد بزنم كه حق من توسط دوستانم پامال جفا گرديده است. اينجاست كه من مي‌بايست فرياد بزنم كه من خانم «ب» نيستم، من خاله گيتي نيستم و شما دوست عزيز حق نخواهي داشت من را خاله و يا خواهر صدا بزني! چرا كه اگر من اينگونه مي‌خواستم باشم ديگر مبارزه براي فهماندن به ديگران كه من چه هستم معني نخواهد داشت. اگر اينگونه بود كه ديگر انواع تحقير جامعه بر من چيزي جز حمد و قل و ولله نبود. اما اين صداهاي ضعيف در آن غلغله‌بازار مجلس ختم انعام و عروسي زري خانم و النگوي فاطي جان به خاموش‌ترين گونه‌اي فرو خواهد خوابيد. اما من همچنان فرياد خواهم زد كه به عنوان يك همجنسگرا هيچگاه تسليم باورهاي حقنه‌اي نخواهم شد كه همجنسگرا را در لباس زنان و براي تحقيرشان مي‌خواهد نه در قامت آنچه هستند. اين نگاه پدرسالارانه‌ي اكثريت در تفكيك جنسيتي مرد از زن چيزي جز شوكراني نيست كه ما خودمان با طوع و رغبت و ميل با دستان خويشتن مي‌نوشيم و به همديگر تعارف مي‌كنيم. به قول شيخ اجل سعدي عليه رحمه :

ترسم نرسي به كعبه اي اعرابي

كاين ره كه تو مي‌روي به تركستان است!

1. **اصطلاحي كه گي‌ها خود را بدان مي‌نامند.** [↑](#footnote-ref-2)
2. **فاميلي‌هاي مورد استفاه مستعار مي‌باشد** [↑](#footnote-ref-3)